

واقع نگری، نقطه عطفی در روش اجتهادی محقق بهبهانی*

سید ضیاء مرتضوی**

چکیده

از ویژگی های برجسته در روش اجتهادی وحید بهبهانی، واقع گرایی و اهتمام به شناخت موضوعات احکام و نقشی که این شناخت در دستیابی نزدیک تر به احکام شرع دارد، می باشد. محقق بهبهانی این ویژگی را با رویکردهای مختلف عقلی، حسی، تاریخی، اجتماعی، عرفی و عقلایی، در سراسر مباحث فقهی خود نشان داده و آگاهی عمومی ایشان به موضوعات احکام، فضای صدور روایات، نیازها و الزامات اجتماعی احکام، آن را پررنگ ساخته است. این رویکرد، طیف گسترده ای از مسائل را در بر می گیرد؛ از لزوم سازگاری استنباط با الزامات عقلی و عقلایی تا لزوم سازگاری با امور عینی و حسی و طبیعی، و نیز شناخت الزامات عرفی و مقتضیات زندگی اجتماعی، و از بهره گیری از واقعیات تاریخی متنوع در شناخت مفاد روایات و جمع میان ادله تا استناد به سیره دامنه دار مسلمین و سیره شیعیان و نیز جایگاه و سیره اهل بیت (ع)، و از توجه به قلمرو موضوعات و استناد به آن تا شناخت تاریخی موارد تقیه، و از تأکید بر انصراف واژگان به معانی عرفی تا اعتقاد به ضعف نسبی اعتبار

* تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۵/۲۷؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۲/۱۵.
** دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.



مکاتبات، و از شناخت ویژگی‌های راوی تا ویژگی‌های تعلق حکم به بانوان. دامنه‌گزارش و تحلیل هر آنچه وی به دست داده، بسی گسترده است؛ اما آنچه در این مقاله آمده، تنها گزارشی کلی و اجمالی از این رویکرد در نه محور و به دست دادن نمونه‌هایی از آن در هر محور است.

کلیدواژه‌ها

وحید بهبهانی، روش اجتهاد، موضوع‌شناسی، عرف، تقیه.

فقیه محقق آیت‌الله محمدباقر بهبهانی، مشهور به وحید بهبهانی، نقطه‌عطفی در فقه شیعه است. از میان ویژگی‌های علمی و تاریخی که این فقیه اصولی و رجالی را به یک شخصیت نامدار و اثرگذار از جمله در مقابله با جریان اخباری‌گری در میان فقهای چند صد سال اخیر درآورده، روش فقاقت و ادبیات اجتهادی وی، موضوعی قابل توجه و مطالعه است. یکی از محورهای مهم در روش اجتهادی ایشان که باید آن را یک ویژگی برجسته و در واقع نقطه‌عطفی در روش اجتهادی او به شمار آورد و نیازمند بررسی و تحلیل مستقل است، واقع‌گرایی و اهتمام ایشان به شناخت نزدیک موضوعات احکام و نقشی است که این شناخت در دستیابی نزدیک‌تر به احکام شرع دارد. بهره‌گیری از شناخت واقعیات بیرونی را در آثار فقهی دیگر نیز گاه شاهد هستیم، اما نگارنده، فقیه دیگری را سراغ ندارد که در آثار خود به گستردگی وحید بهبهانی از این ویژگی بهره‌برد. ایشان این ویژگی را که می‌تواند الگویی اثرگذار در چگونگی استنباط از منابع و ادله به دست دهد، بسته به موارد با رویکردهای مختلف عقلی، حسی، تاریخی، اجتماعی، عرفی و عقلایی، در سراسر مباحث فقهی خود پی گرفته و در کنار آگاهی عمومی قابل توجه و قابل اتکای خود به موضوعات احکام، فضای صدور روایات، نیازها و الزامات اجتماعی، دستاوردهای آن را در کنار ادله لفظی موجود نشان داده است؛ بویژه که بارها بر برخی نکات استنادی خود در این رویکرد تأکید کرده یا بدان استناد جسته است. ایشان بدون اینکه جداگانه به بحثی کلی در این باره پردازد و بدون اینکه ضرورت و شاخصه‌ها و دستاوردهای کلی آن را از جمله در نقد برخی دیدگاه‌های فقهی نشان دهد، در عمل اجتهادی خود، به این مهم پرداخته و نشان داده که استناد به «واقعیت بیرونی»، یک اصل و نقطه‌عطف در روش اجتهادی و فقه جناب محقق بهبهانی است.

شناخت چهارچوب‌ها و قاعده‌مند کردن رویکرد استناد به واقعیت بیرونی و نیز نشان

دادن دستاوردهای کلی آن، نیازمند بررسی و پژوهشی جداگانه است؛ چنانکه گزارش و تحلیل هر آنچه وحید بهبهانی به صورت مصداقی به دست داده نیز دامنه‌ای گسترده‌تر از یک مقاله می‌طلبد و این به رغم آن است که نگارش اثر عمده فقهی این فقیه بزرگ، یعنی «مصابیح الظلام» متأسفانه تنها تا اوایل مبحث خمس رسیده و جامعه علمی ما از بقیه ابواب، محروم مانده است؛ وگرنه پیداست با حجم بسیار فراوان‌تری از مصادیق این رویکرد در فقه وی روبه‌رو می‌بودیم. آنچه در این مقاله می‌آید، تنها گزارشی کلی و اجمالی از این رویکرد و روش اجتهادی و به دست دادن نمونه‌هایی از آن است. نگارنده در پاره‌ای موارد استنادی و دیدگاه‌های جناب علامه بهبهانی، پرسش‌ها و ملاحظاتی دارد، اما پرداختن به آن‌ها از قلمرو این مقاله بیرون است. در این مقاله، تنها به بررسی اجمالی محورهایی چند در رویکرد واقع‌گرایانه و موضوع‌شناسانه ایشان پرداخته و به اجمال یا اختصار، نمونه‌هایی از استنادات ایشان به دست داده می‌شود. در بررسی کلی رویکرد واقع‌بینی در اجتهاد محقق بهبهانی، باید به مبانی قلمرو، چگونگی استناد، مسائل و نیز دستاوردها و پیامدهای آن پرداخت. اما آنچه در این جا مورد نظر است، تنها نشان دادن قلمرو کلی و بخشی از مسائلی است که وی تلاش کرده در سایه اهتمام به این رویکرد، نظر خود را در آن مسائل، استوار سازد. این منظور را می‌توان از جمله در محورهای نه‌گانه‌ای که در پی می‌آید، به دست داد.

۱- واقعیات عینی و طبیعی

بخشی از رویکرد واقع‌نگری در روش اجتهادی محقق بهبهانی، به شناخت و شناساندن برخی از واقعیات عینی و بیرونی مربوط می‌شود که موضوع کلی یا متعلق احکام است. این امر ناشی از این اصل است که فقیه نمی‌تواند به اسناد و ظواهر ادله موجود، بسنده کند و خود را فارغ از شناخت موضوعات احکام بداند. البته این گزاره در جای خود، درست و قابل دفاع است که «تشخیص موضوع» در مقام امثال تکلیف که به «مکلف» برمی‌گردد، کار فقیه نیست، اما نباید این امر را به مقام استنباط و اثبات حکم گسترش داد. شناخت موضوع در مرحله استنباط و بویژه توجه به ناسازگاری‌های احتمالی ادله حکم با واقعیات محسوس و عینی، شرط بهره‌مندی درست از ادله است؛ مثلاً وقتی پیامبر اکرم (ص) علت بازداشتن از استفاده از آبی که با حرارت خورشید گرم شده این می‌شمارد که این کار مایه بیماری پسی می‌شود، نمی‌توان به صرف ظاهر تعلیل، گمان برد تعلیل، عام است و در همه موارد

استفاده از چنین آبی، جاری است، یا به حرمت استفاده از آن گمان برد به این دلیل که زیان رساندن به بدن و گرفتار ساختن خود به بیماری پسی حرام است. باید این ظاهر را چنانکه جناب بهبهانی خاطر نشان کرده، با واقع بیرونی که گرفتار شدن به پسی، امری دائمی نیست و تنها گاه اتفاق می‌افتد، سازگار ساخت (۱۴۲۴: ۳/۴۹۲-۴۹۴ و ۳/۳۸۱).

چنانکه وی درباره روایاتی که در تعیین اندازه فاصله چاه آب با چاله یا چاه فاضلاب انسان و حکم به پاکی و نجاست آن میان شمال و جنوب بودن چاه آب، بالا دست بودن و نبودن و در جهت قبله بودن و نبودن، فرق گذاشته و توجیه علمی این فرق گذاری، علاوه بر توجه دادن به جهت طبیعی حرکت و نفوذ آب‌های زیرزمینی که به نظر این فقیه ارجمند از شمال به جنوب است، به شرح چگونگی آن پرداخته است و جالب این‌که ملاک شمرده شدن جهت قبله در این روایات را نیز در راستای همان حرکت شمال به جنوب دیده است؛ زیرا به گفته وی راوی روایت، اهل عراق بوده و قبله عراقی‌ها در جهت جنوب است و طبعاً سمت حرکت آب به طرف جنوب، یعنی قبله آنان است که تفاوت چشمگیری با جهت جنوب ندارد و به دلیل این‌که جهت قبله برای مردم امری شناخته شده‌تر است تا خود جنوب، قبله ملاک شمرده شده است. بهبهانی حرکت طبیعی آب را به سمت اصل و مرکز خود که به نظر وی در جنوب زمین است، می‌داند؛ نه شمال که به نظر وی بالادست کره زمین است و مشرف بر جنوب. تصویری که این فقیه از کره زمین، به رغم تصریح به کروی بودن آن دارد، این است که زمین در دریا قرار گرفته و دو سوم آن در آب است و یک سوم بیرون؛ بالا و به تعبیر وی «قبه زمین» برابر قطب شمالی است و آب‌ها، چه روی زمین و چه در ژرفای آن، به سوی جنوب و دریا سرازیر است. حرکت آب از سمت راست قبله به سمت چپ آن و بر عکس نیز امری طبیعی است، اما حرکت به سمت شمال، بر خلاف جهت اصلی و طبیعی آن است. اگر در این روایات آمده که «ان مجری العیون کلها مع مهب الشمال» (مجرای چشمه‌ها همه در جهت وزش باد شمالی است) نیز اشاره به همین واقعیت طبیعی است (نک: ۱۴۲۴: ۵/۳۹۲-۳۹۴؛ ۱۴۱۹ الف: ۱/۱۶۰؛ و ۱۴۲۶: ۱۶۱-۱۶۲). امروزه شناختی که ما از وضع کره زمین و نقش اصلی قوه جاذبه درونی آن داریم، مانع از همراهی با اصل نگاه این فقیه برجسته درباره کره زمین و منشأ و جهت حرکت آب‌ها می‌باشد؛ نگاهی که نظریه رایج و حاکم در آن عصر بوده است. تلاش وی در توجیه علمی و طبیعی این روایات، ستودنی است؛ توجیهی که به صورت نسبی، مطابق واقع است و بویژه ارتباط اندازه فاصله چاه آب با چاله فضولات با موضوع جهت قبله را روشن می‌کند.

توجه به واقعیت بیرونی و طبیعی را در فقاہت محقق بهبهانی می توان در مسائل دیگری دید: از جمله توجه دادن به واقعیت آب چاه در تأکید بر عدم نجاست آن (الحاشیة علی مدارک الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۵)، استدلال به واقعیت زندگی مردم در توسعه حکم پاک کنندگی خورشید (۵: ۱۴۲۴/۲۱۹-۲۱۸)؛ فلسفه تکرار در شستن اعضای وضو (همان: ۳/۵۲۸-۵۳۳، ۵/۵۲۱-۵۲۷) تأکید بر ناسازگاری و جوب عینی نماز جمعه با واقعیات طبیعت آدمی (۱: ۱۴۲۴/۳۹۳-۳۹۱)؛ و تأکید بر نادرستی روایات رؤیت ماه در روز اول شوال با توجه به واقعیت بیرونی و این که امکان ندارد معصومان (ع) بر خلاف واقعیات بیرونی سخن بگویند (۱۴۱۹: ب: ۱۳۰-۱۳۴؛ ۱۴۲۶: ۵۰۲-۵۱۳)

۲- واقعیات اجتماعی

آدمی در رفتار و زندگی اجتماعی خود، واقعیاتی را بروز می دهد که صرف نظر از درستی یا نادرستی آن، یک اجتهاد جامع نمی تواند به آن ها بی اعتنا باشد. ملاحظه این واقعیات در مرحله «شناخت» مفاد ادله و نیز «امثال» حکم، اجتهاد را به واقع نزدیک تر می کند و نتیجه آن را کارآمدتر می سازد. تردیدی نیست که شارع حکیم نیز با لحاظ همه واقعیات های اجتماعی زندگی و رفتار انسان و مصالح نسبی و متزاحم موجود در آن، به تشریح پرداخته است؛ مثلاً شارع وصف عدالت را با توجه به مصالح موجود در بخشی از رفتارهای اجتماعی شرط کرده است؛ چنانکه در نماز جماعت، اقتدای به پیش نماز عادل را خواستار شده است، اما اگر در احراز این وصف - که امری درونی و دارای آثار بیرونی است - آن گونه که محقق بهبهانی یادآور شده، سخت گیری شود، بسیاری از موارد مشروط به آن، معطل خواهد ماند و اگر تنها به اعتماد به نمازگزاران واگذار شود، با این واقعیت مواجه خواهد بود که مردم عادی در این دست امور، دقت و مبالغات لازم را ندارند و چه بسا صرف نگاه به لباس و عمامه شخص، مایه اعتماد آنان شود (۱۴۲۴: ۱/۴۴۱-۴۴۲ و ۴۵۴-۴۵۵).

نمونه دیگر، گفته ابن جنید اسکافی است که به استناد روایتی که شیخ صدوق و شیخ طوسی آن را نقل کرده اند (نک: شیخ صدوق، ۶۸/۱۴۳۱؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۱/۲۵)، شیر پستان زن را که ناشی از ولادت فرزند دختر باشد، نجس شمرده است (نک: ۱/۴۶۰). اما محقق بهبهانی در همراهی با نگاه اکثر قاطع فقها و در کنار ادله دیگر، بخوبی نشان می دهد که این گفته با واقعیت زندگی اجتماعی و خانوادگی زنان، بویژه در سرزمین صدور روایت و نیز سرزمین راویان آن، که محیطهای گرمسیری بوده، سازگاری ندارد و نمی توان به آن



پای‌بند بود (۱۴۲۴: ۴۲/۵-۴۳). عدم شرط ایمان در مستحق زکات فطره (همان: ۶۳۸/۱۰-۶۴۱)، حکم صرف زکات در اشتغال به تحصیل (همان: ۴۰۷/۱۰-۴۱۱)، ثبوت حق المارّه (۱۴۱۷: ۷۲۸-۷۲۹ و ۱۵۹-۱۶۰) و رضایت پدر در ازدواج دختر (همان: ۵۶۳-۵۶۶) نمونه‌های دیگری از این دست است.

۳- واقعیات تاریخی

صدور ادله احکام، بویژه روایات، در ظروف و شرایط زمانی مختلف و عوامل گوناگونی که می‌تواند در اصل و دلالت و جهت صدور دخالت داشته باشد، فقیه را ناچار می‌سازد که در پی بردن به مراد واقعی گوینده، یعنی شارح حکیم، تنها به ظواهر الفاظ ادله موجود بسنده نکند. نمونه واضح و گسترده آن که هیچ فقیهی نمی‌تواند اصل آن را نادیده بگیرد، دخالت عنصر تقیه است که خاستگاه صدور بخشی از گفتارها و رفتارهای امامان (ع) می‌باشد. یکی از محورهایی که محقق بهبهانی به فراوانی و در جای‌جای استدلال‌های خود به آن توجه و استناد کرده، همین واقعیات تاریخی است. می‌دانیم زنان حائض و زائو به شرحی که فقها گفته‌اند، نمی‌توانند وارد مسجد شوند؛ اما آیا مشاهد مشرفه و حرم‌های معصومان (ع) نیز همین حکم را دارد؟ برخی مانند شهید اول آن را یکسان دیده (۱۴۱۹: ۲۷۸/۱) و برخی مانند سیدمحمد عاملی استدلال را برای گسترش حکم کافی ندیده‌اند (۱۴۱۱: ۲۸۲/۱). محقق بهبهانی اشاره می‌کند به این که درباره شخص جنب، روایاتی آمده که او را از ورود به خانه پیامبران (ع) بازمی‌دارد و بعید نیست این امر شامل ضریح مقدس آنان نیز بشود، اما از نظر ایشان شمول این حکم نسبت به حائض و زائو مخدوش است؛ از جمله به این دلیل تاریخی که زنان حائض و زائو، گاه برای پرسش از مشکلات خود وارد خانه امامان (ع) می‌شدند. علاوه بر این که خانه آنان از زنان و کنیزان خودشان و زنان و کنیزان خدمه‌شان خالی نبود و این با توجه به گستردگی و نیاز به آن، اگر مواجه با منع بود، بی‌شک و به روشنی روز، شهرت می‌یافت. با این حال ایشان احتیاط را در ترک ورود به ضریح‌های مقدس شمرده است (۱۴۲۴: ۱۵/۴-۱۶).

نمونه‌های دیگری را می‌توان در این مسائل دید: ناسازگاری وجوب عینی نماز جمعه با واقعیات تاریخی (همان: ۳۶۱/۱-۳۶۵؛ ۱۴۱۹ الف: ۱۴۷/۳)؛ رد روایات جواز سجده بر قبر (همان: ۲۷/۸-۲۹)؛ عدم شرط ایمان در مستحق زکات فطره (همان: ۶۳۸/۱۰-۶۴۱)؛ قصر و اتمام در اماکن چهارگانه (همان: ۴۲۱/۳-۴۳۲)؛ و نفی سهو پیامبر (ص) (۱۴۲۶: ۳۹۰-۳۹۲).

نگاه تاریخی جناب بهبهانی به شاخه‌ای از مسائل و وقایع تاریخی‌ای که اشاره کردیم، محدود نیست، بلکه شاخه‌های دیگری از این رویکرد را در بر می‌گیرد. سیره عملی مسلمانان، سیره شیعیان، رفتار و جایگاه امامان معصوم (ع) نیز از جمله این محورها است که در ادامه به اجمال به آن پرداخته می‌شود.

۴ - سیره عملی مسلمانان

یکی از کلیدواژه‌های محقق بهبهانی در اجتهاد که ده‌ها بار آن را به کار برده، استناد به «روش مسلمانان در همه جا و همه وقت» است؛ امری که آن را با تعبیر مکرر «فی الاعصار و الامصار» نشان داده است. ایشان بارها عمل عمومی مسلمانان در طول تاریخ و در مناطق مختلف را به ویژه اگر در موضوعی باشد که محل ابتلا و نیاز عمومی بوده، دلیل یا شاهد کافی دیده است؛ مثلاً در نادرستی وضو با آب مضاف، رفتار عمومی مسلمانان در همه جا و همه وقت، شاهد گرفته است و این که با نبود آب مطلق، سراغ تیمم می‌روند و نه آب مضاف (۱۴۲۴: ۳/۳۵۵). وی در تأکید بر عدم وجوب عبادت بر زن حائض در وقت نماز به عنوان جایگزین آن، عدم التزام از سوی مسلمانان و عدم پای بندی دائمی زنان به آن را به رغم عمومیت ابتلا و نیاز به آن، خاطر نشان کرده است (همان: ص ۱۵۱ - ۱۵۰). در تأکید بر نادرستی نظر ابوحنیفه نیز که در نماز، ترجمه حمد و سوره و اذکار را نیز درست شمرده، یادآور شده که با توجه به نیاز موجود و تنوع بی شمار زبانی امت اسلامی که با زبان عربی آشنا نبودند و چه بسا فراگیری نماز به عربی بر آنان دشوار بود، اگر سخن ابوحنیفه درست بود، این حکم به سان آفتاب شهرت می‌یافت و زنان پرده نشین نیز از آن آگاه می‌شدند؛ در حالی که چنین نیست و بلکه در عمل و فتوا کار برعکس شده است (همان: ۷/۲۲۳).

نمونه‌های دیگری از استناد وی به روش مسلمانان را می‌توان در این موارد مشاهده کرد: محدودسازی نماز باران به بروز سختی و کمبود فراگیر و نه صرف نیاز (همان: ۳/۹ - ۱۰)؛ عدم وجوب طهارت در وقت مردن (همان: ۴/۴۲۱)؛ عدم نجاست پوست‌هایی که به صورت عادی از بدن جدا می‌شود (همان، ج ۴، ص ۴۵۱). جواز تصرف عادی در زمین‌های صحرائی دارای مالک (همان: ۱۰/۶)؛ لزوم پاک بودن محل سجده نماز (همان: ۱۹)؛ نجاست آب قلیل با برخورد با نجس (۱۴۱۹ الف: ۱/۷۸)؛ حلیت نوشیدن آب گل آلود (۱۴۱۷: ۷۰۵)؛ و حلیت خوردن پوست (همان: ص ۷۰۹).

۵- سیره عملی شیعیان و اهل بیت (ع)

محقق بهبهانی در کنار اهتمام به سیره فراگیر مسلمین، به صورت خاص به سیره شیعیان در طول تاریخ و در مناطق مختلف نیز توجه و استناد کرده است؛ چنانکه گاه به صورت خاص تر، روش اصحاب امامان (ع) و صالحان و فقهای شیعه را نیز شاهد گرفته است. از سوی دیگر، وی در رویکرد واقع بینانه خود، نه تنها به روش و سیره امامان (ع) اهتمام ورزیده، بلکه توجه به جایگاه و شأن آنان را نیز یک اصل در روش اجتهادی خود قرار داده و در پاره‌ای موارد، از این منظر به ارزیابی دلیل موجود پرداخته است. مثلاً در موارد یادشده، جناب بهبهانی در تأکید بر ثبوت نجاست کافران، اشاره می‌کند که شیعیان در همه جا و همه وقت به این ویژگی شناخته می‌شدند که به نجاست کفار معتقدند و از آنان پرهیز می‌کنند؛ به گونه‌ای که این امر، شعار شیعه شده و همه، حتی کودکان نیز این را می‌دانند (۱۴۲۴: ۵۰۶/۴ و ۵۱۹؛ ۱۴۱۹ الف: ۱۹۹/۲). نمونه دیگر، وجوب قرائت سوره در نماز است که وی گستره فتوا و عمل به آن را تا جایی دیده که پای بندی به آن همه جا و همه وقت، شعار و نشانه شیعه بوده و ترک آن، شعار دیگران شده است (۱۴۲۴: ۳۰۶/۷). نادرستی سجده بر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها نیز همین گونه است (همان: ۱۹/۸ - ۲۰).

ایشان به استناد جایگاه امام (ع) روایتی را که می‌گوید امام صادق (ع) عذر خشک را با کج کردن دلو آب، ریخته و با باقی مانده آب، وضو گرفته و یا روایتی که راوی آن می‌گوید در خانه امام رضا (ع) دستشویی را رو به قبله دیده، رد می‌کند؛ از جمله به این دلیل که چگونه می‌شود آنان (ع) دیگران را به نیکی فرمان دهند و خود را فراموش کنند و چیزی بگویند که خود عمل نمی‌کنند! ایشان تأکید می‌کند: این شدنی نیست و بسی دور از جایگاه آنان است و قطع داریم که چنین نبوده است. علاوه بر این که شاید در مورد دوم، آن منزل، از خود امام رضا (ع) نبوده است؛ زیرا ظاهراً اسماعیل بن بزیع که راوی موضوع است، حضرت را در خراسان دیده است و امام (ع) در خراسان، بیش تر اوقات همراه خلیفه بود که در شهرها و مناطق می‌گشت. ایشان احتمالات دیگری نیز در این باره بیان کرده است (همان: ۲۸۹/۵؛ ۲۲۸/۳ - ۲۲۹؛ ۱۴۱۹ الف: ۲۱۳/۱ - ۲۱۴).

نمونه دیگر رد گفته برخی از فقها و علمای شیعه و سنی مانند فاضل مقداد و زمخشری است که درود (صلوات) فرستادن بر پیامبر اکرم (ص) را هنگام شنیدن و ذکر نام حضرت، واجب شمرده‌اند (نک: فاضل مقداد ۱۴۲۵: ۱۳۳/۱). بهبهانی در نقد این گفته، از جمله یادآور



می شود که اگر این امر واجب بود، پیامبر (ص) و امامان (ع) در فاصله زمانی دو قرن و بلکه نزدیک به سه قرن روزگار خود، به آن پای بند بودند و دیگران را به آن ملزم می کردند و بر آن تأکید می جستند و طبعاً و جوب آن بسی شهرت می یافت و بر کسی پنهان نمی ماند؛ و به تعبیر شاگرد برجسته وی، شیخ جعفر کاشف الغطاء که همین رویکرد را در نفی و جوب دارد، اگر این امر واجب بود، خطیبان در خطابه های خود و عالمان در نوشته های خود، در این باب، داد سخن می دادند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۵۱۶/۳) در حالی که کار برعکس شده و حتی برخی فقها بر عدم و جوب آن، ادعای اجماع کرده اند؛ این در حالی است که در بسیاری از دعاهای نقل شده از امامان (ع) نام پیامبر (ص) بدون ذکر صلوات آمده یا حتی به جای آن از تعبیر «علیه السلام» استفاده شده است (بهبهانی، ۱۴۲۴: ۱۴۴/۸).

محقق بهبهانی در استدلال بر نادرستی امامت جماعت نماز بانوان توسط بانوان نیز که یک مسئله اختلافی میان فقهای شیعه است، در کنار ادله دیگر خود، به این واقعیت تاریخی نیز استناد می کند که نماز، امری مورد ابتلا است و انگیزه های به جماعت خواندن نیز در آن فراوان؛ اگر امامت زن روا بود، طبعاً این امر گسترش می یافت و آنان دارای پیشنماز شناخته شده ای بودند که در خانه ها پشت سر او نماز می گزاردند و همسایگان گرد او می آمدند. در حالی که به گفته وی در هیچ کجا و هیچ دوره ای، هرچند بس اندک، حتی یک مورد سراغ نداریم که چنین کاری صورت گرفته باشد؛ با این که بانوان چه بسا به نسبت مردان، نیازمندتر به جماعتند. وی می افزاید: بلکه سراغ نداریم فاطمه (سلام الله علیها) یا کسی از دختران وی یا دختران و همسران امامان (ع) چنین کاری کرده باشند. اگر امامت زنان درست بود، طبع قضیه اقتضا می کرد که این کار را حضرت فاطمه (سلام الله علیها) یا یکی از بانوان بزرگوار دیگر انجام می داد و نوعاً در نماز جماعت مردان که مشکلات و موانع خود را دارد، شرکت نمی کردند؛ در حالی که دیده و شنیده ایم که زنان همراه مردان نماز می خوانند و این امر در برخی جاها و زمان ها فراوان بوده است، به رغم فقدان مانع، سراغ نداریم حتی یک نفر از آنان، امامت کرده باشد (همان: ۱۷۶-۲۷۷).

نمونه های دیگری از استنادهای محقق بهبهانی در این بخش را می توان در جواز استفاده از جوی ها و رودخانه ها (همان: ۲۲۸/۴-۲۲۹)، طهارت مخالفان مذهبی (همان: ۵۲۴-۵۲۸)، فصول اذان (همان: ۵۰۶/۶)، جواز رعایت قواعد تجویدی (همان: ۲۲۶/۷-۲۲۸)، چگونگی سلام پایانی نماز (همان: ۱۶۶/۸-۱۶۷)، جواز برگزاری نماز جماعت به صورت دایره در مسجد الحرام (همان: ۳۱۰-۳۱۱)، جواز ازدواج همزمان با دو زن فاطمی و

رد شدید گفته برخی اخباریان در نادرستی آن (۱۴۱۹ ب: ۱۷۲-۱۷۴ و ۱۷۷-۱۸۴)، و خدشه در روایات جواز حيله برای فرار از ربا (همان: ۲۸۹-۲۹۰) ملاحظه کرد.

۶- گستردگی ابتلا و نیاز

توجه به گستره ابتلا و نیاز عملی مسلمانان به احکام شرع، یک اصل در روش استنباط احکام به شمار می‌رود که کم و بیش نگاه فقیهان را به خود معطوف داشته است. دلیل این توجه، از یک سو به اقتضائات عرفی و عقلایی کمی و فزونی قلمرو ابتلا و نیاز برمی‌گردد؛ و از سوی دیگر، به میزان پای‌بندی جامعه اسلامی به احکام الزامی و غیرالزامی شرع. به بیان دیگر، مقتضای طبیعی و عرفی و عقلایی یک حکم عام و ابتلای عموم، این است که همانند دیگر مسائل و نیازهای عمومی عادی، به امری فراگیر و مستمر در جامعه اسلامی درآید و نوع مردم از آن آگاه شوند و این با این پیش فرض است که بدنه یک جامعه دینی و بویژه اسلامی، نوعاً به گونه نسبی، پای‌بند به احکام دینی خود است و اگر در برخی مقاطع نیز اعتنای چشم‌گیر به آن نداشته باشد، اما نوعاً چنین نیست که در همه مقاطع مختلف تاریخی و در همه سرزمین‌ها به آن بی‌اعتنا باشد. چنانکه مقتضای نیاز عمومی به یک حکم نیز این است که به فراخور آن نیاز، حکم، شهرت یابد و محل توجه و اعتنا باشد. آنچه محقق بهبهانی را در بهره بردن از این اصل در اجتهاد، برجسته کرده، از یک سو شناخت مصادیق آن در میان احکام موجود و از سوی دیگر فراوانی استناد به آن است؛ و این هر دو، بخشی از همان رویکرد کلی وی به واقعیات بیرونی و لوازم و اقتضائات عقلی و عقلایی و عرفی و طبیعی آن است.

در این جا نیازی به برشماری مواردی که بهبهانی به این اصل تمسک جسته، نیست اما برای نمونه اشاره می‌شود که وی در برابر این گفته شیخ صدوق که غسل جمعه را بر مردان و زنان واجب شمرده (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۶۱/۱) در کنار نقدهای چندی که بر آن وارد کرده و حتی اصل این نسبت را به وی نادرست دانسته، به این واقعیت نیز توجه داده است که اگر این غسل واجب بود، از مسائل مورد ابتلای عموم بود و به بیان وجوب و دستور به آن نیاز پیدا می‌شد و خود راویان روایاتی که دلالت بر وجوب آن می‌کند، به آن پای‌بند می‌شدند و دیگران را به آن ملزم می‌ساختند و سایر شیعیان نیز یا این سخن را از آنان می‌پذیرفتند یا برای شناخت تکلیف خود سراغ امامان خود می‌رفتند و آنان به آن فرمان می‌دادند، و ایشان نیز هم خود هر جمعه به آن پای‌بند می‌شدند و هم دیگران را به آن ملزم می‌کردند. مقتضای این



وضع، این بود که موضوع وجوب، میان مردان و زنان و حتی نوجوانان، هم در عمل و هم در گفتار، رایج گردد و هر چه زمان به درازا کشد، بیش تر رواج یابد؛ اما چگونه است که کار، عکس این شده و به رغم فزونی روایاتی که به ظاهر وجوب را می‌رساند، پیشینیان و پسینیان، همه بر استحباب آن اتفاق کرده‌اند و حتی شیعیان صالح نیز دائماً به آن پای بند نشده‌اند، چه رسد به دیگران؟! (بهبهانی، ۱۴۲۴: ۹۴/۲-۹۵).

نمونه دیگر، نقد محقق بهبهانی بر برخی فقها است که در اباحه خمس، به روایاتی استدلال کرده‌اند که مفاد آن عفو خمس از سوی امامان (ع) می‌باشد. وی افزون بر استناد به روایات دیگری که وجوب خمس را می‌رساند و موافق «اجماع نقلی» و شهرت عظیم وجوب آن است، این امکان را مطرح می‌کند که بر وجوب خمس، اتفاق نظر و «اجماع واقعی» نیز وجود داشته باشد. استدلال بهبهانی این است که موضوع خمس، از مسائل عام البلوی است و سخت مورد نیاز است؛ و مردم، به ویژه در خمس نسبت به زکات، از پرداختن آن، بسیار امتناع دارند. اگر روایات عفو خمس به صورت مطلق، درست و پذیرفته بود، مفاد آن‌ها به سان خورشید میان روز، شهرت می‌یافت و بر بانوان پرده نشین نیز پنهان نمی‌ماند، چه رسد به فقهای بزرگ و خبره و جست و جوگر و آگاه؛ بلکه سایر شیعیان نیز همگی از آن آگاه می‌شدند و در همه جا و همه وقت، در طول تقریباً سه قرن امامت امامان (ع)، ملاک عمل می‌شد؛ چون در این روایات آمده است که امیرالمؤمنین علی (ع) از فاطمه (س) خواست خمس را ببخشد و او بخشید، و در روایت صحیح امام باقر (ع) آمده است که دیگران به دلیل اینکه حق ما را ندادند، در امر خوراک و زناشویی در تباهی‌اند، اما برای شیعیان و فرزندانشان، حلال است. ایشان می‌گوید: اگر در این روزگار طولانی که براساس این روایات، از دوره علی (ع) آغاز می‌شود، پرداختن خمس بر شیعیان واجب نبود، بر هیچ فرد عادی پنهان نمی‌ماند، اما چگونه است که بر خیرگان پنهان مانده و در فتوا و عمل در همه جا و همه وقت، بر عدم بخشش، آن اتفاق نظر پیدا کرده‌اند؟! (همان: ۴۵/۱۱-۴۶).

بهبهانی همین استدلال را در برابر گفته سید مرتضی که پرداختن سهم سادات را به کسانی که انتساب آنان تنها از سوی مادر است، جایز شمرده است، بیان می‌کند. بنابر تأکید ایشان، از نگاه تاریخی و گسترده‌گی ابتلای به آن، و از منظر وظیفه شارع در ابلاغ حکم و وجود انگیزه افراد در گرفتن آن، هر چند به دلیل اثبات شرافت سیادت خود، اگر آن گفته صحیح بود، همانند خود وجوب خمس شهرت می‌یافت (۱۴۲۶: ۴۵۱).



چنان که می‌دانیم یکی از واقعیت‌های تاریخی که از یک سو تأثیر گسترده‌ای در چگونگی بیانات امامان (ع) و بیان احکام گذاشته و از سوی دیگر فقهای ما را به تکاپوی شناخت موارد آن، به ویژه در وقت تعارض اخبار و چگونگی جمع میان آن‌ها، واداشته، فضای تقیه‌آمیز و محدودیت‌هایی بوده که حاکمان وقت و ناسازگاری و تنگ‌نظری برخی مذاهب مخالف و طرفداران آن‌ها ایجاد می‌کردند و کار را نه تنها در مقام «امثال» بلکه در اصل «بیان» احکام، بر امامان (ع) و راویان و شاگردان فقیه و غیر فقیه آنان دشوار می‌ساخت. نقش این عامل تاریخی چنان بوده که فقهای ما بر پایه روایاتی که راهکارهای جمع میان روایات متعارض را به دست داده، یک راهکار را ملاحظه موافقت یا مخالفت حدیث با نظر مذاهب فقهی مخالف قرار داده‌اند و در سنجش اعتبار اسنادی روایات، آن را به وفور به کار برده‌اند.

در این میان؛ تنها گذری کوتاه بر مباحث محقق بهبهانی نشان می‌دهد که وی با نگاهی که به تاریخ اجتماعی شیعیان عموماً و امامان (ع) خصوصاً داشته، یکی از فقهایی است که به گونه‌ای گسترده در شناخت محتوای احادیث و میزان اعتبار آن‌ها، به این عامل توجه و استناد کرده است و بلکه تا آن جا که نگارنده سراغ دارد، ایشان سرآمد فقها در این امر است. گستره و ابعاد استناد بهبهانی به موضوع تقیه و برداشت‌ها و تحلیل‌هایی که در بسیاری موارد با چنین رویکردی به دست داده، نیازمند پژوهشی جداگانه است، اما آنچه در این فرصت در بررسی رویکرد وی می‌توان به آن اشاره داشت، یکی اصل توجه وی به شرایط زمانی متفاوت و فرق‌گذاری میان دوره‌های مختلف ائمه (ع) و حتی تفاوت آن، در دو زمان مختلف از یک دوره امامت است؛ و دیگری تأکید مکرری که وی در فرق‌گذاری میان زمان امام باقر (ع) با دوره امام صادق (ع) و بویژه دوره امام کاظم (ع) دارد؛ و سوم، تأکید وی بر ضعف «مکاتبات» در مقایسه با احادیث گفتاری است. این هر سه، برخاسته از همان نگاه کلی تاریخی وی و شناخت روایات در کنار توجه به «واقعیت بیرونی» به عنوان یک اصل است.

در اصل فرق‌گذاری، از جمله می‌توان به این نکته‌های جناب بهبهانی اشاره کرد که گاه می‌گوید روایات امام باقر (ع) به نسبت روایات امام صادق (ع) از تقیه دورتر است و یا تقیه در دوره امام صادق (ع) شدیدتر بوده است (۱۴۲۴: ۱۰۲/۱ و ۳۵۴) و گاه تأکید دارد که

تقیه در زمان امام کاظم (ع) نسبت به دوره امام باقر (ع) و حتی دوره امام صادق (ع) و بلکه نسبت به دوره امام رضا (ع) و ائمه بعدی شدیدتر بود (همان: ۱۳۵/۲؛ ۳۷۰؛ ۱۴۱۹ الف: ۲۱۰/۱). وی از این نظر میان اوایل دوره امام صادق (ع) که هنوز بنی امیه با بنی عباس درگیر نشده بودند، با اواخر دوره حضرت، فرق می‌گذارد و اشاره می‌کند که تقیه در دوره منصور دوانیقی شدت یافت (۱۴۲۴: ۹/۴۱۳؛ ۱۴۱۷: ۴۷۳).

جناب بهبهانی شرایط زمان امام باقر (ع) را به دلیل عوامل و عللی چند، با شرایط تقیه‌آمیز زمان امام صادق (ع) فرق می‌گذارد و از این رو، در جاهای مختلف، در تعارض میان مفاد روایات، «جهت صدور» روایات امام باقر (ع) را بیان واقعی احکام می‌شمارد و جانب آن را می‌گیرد. علل و عواملی که وی در این فرق‌گذاری، در مجموع برشمرده و برخی را بارها خاطر نشان کرده، این هاست:

۱- این فرمایش امام صادق (ع) که شیعیان به انگیزه هدایت‌یابی و رشد خود پیش پدرم رفتند و او مطابق واقع به آنان پاسخ داد؛ و با حالت شک، پیش من آمدند و در نتیجه، از سر تقیه به آنان پاسخ دادم (شیخ طوسی ۱۴۰۷: ۱۴۵/۲).

۲- درگیری بنی امیه و بنی عباس با یکدیگر در دوره امام باقر (ع)، فرصت مناسبی برای آن حضرت (ع) پدید آورد که بتواند تقریباً بدون تقیه حقایق را بیان کند.

۳- ستایش پیامبر (ص) از امام باقر (ع) و ابلاغ سلام به وی و این که او شکافنده دانش خواهد بود و از همین رو لقب «باقر» را از پیامبر (ص) دریافت کرد، جایگاه اجتماعی وی را برجسته ساخته بود.

۴- ارتباط مستمر جابر بن عبدالله انصاری با امام باقر (ع) که از اصحاب پیامبر (ص) بود، باعث می‌شد مردم بگویند هر آنچه حضرت (ع) می‌گوید، از جد خود، رسول خدا (ص) گرفته است.

۵- مذهب اهل سنت هنوز کاملاً شکلی دقیق و قوی و کامل و یکپارچه نگرفته بود و هنوز تعصب‌ها و حمیت‌های بی‌جا رواج نیافته بود؛ چنان که مذهب شیعه نیز گسترش نیافته بود. امام باقر (ع) نیز در نگاه مخالفان در شمار فقهای بزرگ شمرده می‌شد (بهبهانی، ۱۴۲۴: ۳/۶۲، ۹/۳۷۴-۳۷۵).

محقق بهبهانی در شناخت روایات که منشأ صدور آن تقیه بوده، بر یک اصل دیگر نیز تأکید ورزیده است و آن این که همواره تقیه در محدوده همان مذهبی که در آن زمان یا مکان متداول بوده، صدق می‌کند (۱۴۱۷: ۳۷۴). وی با توجه به همین اصل که ملاک در تقیه،

مذهب رایج در زمان صدور روایت و نگاه قاضیان و حاکمان وقت بوده، به نقل از منابع تاریخی خاطر نشان می‌کند: «در دوره امام صادق (ع) عموم مردم کوفه بر مبنای فتاوی ابوحنیفه و سفیان ثوری و فردی دیگر، اهل مکه برابر فتاوی ابن جریج، اهل مدینه به فتاوی مالک و فردی دیگر، اهل بصره مطابق فتاوی عثمان و سواده و برخی دیگر، مردم شام برابر فتاوی اوزاعی و ولید، اهل مصر طبق فتاوی لیث بن سعد، و مردم خراسان طبق نظر عبدالله بن مبارک عمل می‌کردند». وی می‌افزاید: «کسان دیگری نیز از اهل فتوا وجود داشتند تا این که مذاهب فقهی آنان در سال ۳۶۵ به چهار مذهب محدود شد» (۱۴۱۵: ۲۲۰-۲۲۱).

از سوی دیگر، وی در فرق‌گذاری میان اعتبار «مکاتبات» و پاسخ‌های نوشتاری امامان (ع) با گفتارهای آنان از نظر رعایت تقیه، بارها خاطر نشان کرده که به دلیل شرایط و محدودیت‌هایی که نوشته‌ها در رعایت تقیه دارند، مکاتباتی که از امامان (ع) رسیده، در مقایسه با احادیث گفتاری آنان، اعتبار کمتری دارد و نوعاً در محتوا، بیان و ادبیات، مشکل دارند. وی که بارها یادآور شده اصل این سخن از جد وی، مجلسی اول است، فزونی تقیه در مکاتبات را ناشی از این واقعیت می‌داند که امکان اطلاع یافتن حاکمان و مخالفان از نوشته‌ها بیش تر بود و همین امر در نگاه ایشان، در فرض تعارض، مایه رجحان احادیث گفتاری بر مکاتبات است. وی کاستی‌های نگارشی موجود در این مکاتبات را نیز ناشی از همین واقعیت دانسته و افزوده است: «وگرنه شأن امامان (ع) بالاتر از این است که نگارش‌هایی چنین داشته باشند». (از جمله نک: ۱۴۲۴: ۳۴/۸-۳۵/۶؛ ۲۸۶، ۳۱۰ و ۱۴۱۹ الف: ۲/۳۴۹ و ۳۵۹).

۸- انصراف مطلق به فرد شایع

یکی از اصول پایه در کاربرد الفاظ و حجیت و دلالت ظواهر الفاظ، چنان که در دانش «اصول فقه» نیز آمده و می‌دانیم، حجیت ظاهر لفظ مطلق و شمول آن نسبت به همه اصناف و افرادی است که واژه مطلق بر آن صدق می‌کند؛ مگر اینکه به دلیلی عقلی یا نقلی، فردی یا افرادی از شمول آن بیرون رود. از سوی دیگر، کاربرد الفاظ، برای رساندن معانی مورد نظر گوینده است و واژه‌ها ابزاری بیش نیست. از این رو، اگر به هر دلیل، معلوم باشد که مقصود گوینده از یک واژه مطلق، به رغم وضع لغوی آن، محدوده خاصی از مصادیق و افراد آن است، طبعاً نمی‌توان معنای وضعی و قراردادی لفظ را بر معنای کاربردی آن واژه، مقدم داشت و مراد گوینده را نادیده گرفت. در مواردی که در مراد گوینده شک نباشد،

پیداست که مطابق مراد او عمل خواهد شد، چه سازگار با معنای وضعی لفظ باشد و چه نباشد؛ چنان که در موارد شک، اصل لفظی «اصالة الاطلاق» و در واقع «اصالة الظهور» و نیز حجیت معنای فراگیری که ظاهر لفظ مطلق می‌رساند، به عنوان یک راهکار عام، کاربرد دارد.

اما در کنار این راهکار، واقعیت خاص تری نیز وجود دارد که با فرض آن، دیگر نمی‌توان به ظاهر وضعی و لغوی لفظ مطلق استناد کرد. آن واقعیت، انصراف مطلق و یا حتی عام (بنا بر یک نگاه) از برخی افراد و یا «انصراف به فرد شایع» است؛ به این معنا که وقتی واژه‌ای دارای افراد و مصادیقی شایع و غیرشایع است و گوینده آن واژه‌ها را به صورت مطلق به کار می‌برد، همان شیوع و رواج، مانع شمول اطلاق نسبت به افراد غیرشایع می‌شود؛ و لفظ مطلق، در معنا، به همان افراد شایع محدود می‌شود. به عبارت دیگر، واژه مطلق به رغم شمول وضعی و لغوی خود، از افراد غیرشایع روی گردان می‌شود و معنای کاربردی آن به همان افراد شایع محدود می‌گردد. این اصلی است که کم و بیش مورد توجه فقها بوده و هست. محقق بهبهانی نیز بر پایه همان رویکرد واقع‌گرایانه خود بارها بر این اصل تأکید کرده و آن را در شمار مسائل مسلم و قطعی آورده است (۱۴۲۴: ۵۲۵/۳). نکته اصلی در تحلیل این اصل در نگاه وی، این است که همواره استدلال به عموم، مشروط بر این است که صورتی محدود از معنای واژه در ذهن وجود نداشته باشد؛ و گرنه ذهن آدمی سراغ آن می‌رود و نمی‌توان به اطلاق و عموم لفظی، استناد کرد.

جناب بهبهانی این سخن را به عنوان یک کبرای کلی در استدلال بر این که از اطلاق امر به وضو در روایات، نمی‌توان مطلوبیت نفسی وضو را استفاده کرد، خاطر نشان می‌کند و درباره وضو می‌گوید: «به عنوان یک امر دینی، روشن است که وضو برای نماز واجب است و غیرری بودن این وضو، پیش از صدور روایاتی که به ظاهر مطلق است و مطلوب بودن آن را می‌رساند، جزو مسائل ضروری آشکار دین در اذهان موجود بوده است؛ و قهراً به مجرد این که لفظ وضو به صورت مطلق شنیده می‌شود، ذهن شنونده به همان معنای خاصی که در خود دارد، منصرف می‌شود. چنان که در محاورات روزمره، مردم همین گونه است که وقتی سخن از امر به وضو و تیمم می‌رود، آنچه از آن می‌فهمند، این است که برای نماز است (همان: ۷۲). تأکید وی در نادرستی استناد به اطلاق روایات در وضو، این است که این روایات پس از مدت‌ها که از ظهور اسلام و گسترش احکام آن سپری شده بود، صادر شده است؛ آن هم درباره حکمی مانند وضو که آن همه مورد ابتلا و نیاز بود و در

۹- تقدم عرف عام بر معنای لغوی و عرف خاص

خاستگاه وضع الفاظ و زبان، چیزی جز رساندن هر چه بهتر و راحت تر مفاهیم و معانی به دیگران نیست. جایگاه ابزاری الفاظ، همان گونه که مایه تقدم معنای کاربردی الفاظ مطلق بر معنای وضعی آن ها می شود، در سایر موارد نیز مایه تقدم معنای محاوره ای بر معنای وضعی و لغوی می شود.

رویکرد واقع نگرانه محقق بهبهانی در این زمینه نیز باعث شده که در تعارض میان معنای وضعی و معنای عرفی، کاربردهای عرفی را مقدم بدارد و تصریح کند که «عرف بر لغت مقدم است» (۱۴۱۷: ۳۰). وی با تأکید بر این که لغت آن چیزی است که «مردم» به کار می برند و نه آنچه «خواص» استنباط و اجتهاد می کنند، دلیل آن را این می داند که لغت امری «سماعی» است و خطاب خداوند تعالی نیز متوجه مردم است و پیامبر (ص) تنها با زبان مردم خود سخن می گوید. ایشان این سخن را در رد گفته «اصمعی» آورده^۱ که به رغم اذعان به این که معنای شایع «کعب» پیش مردم، همان است که روی پا قرار دارد، خود، آن را نپذیرفته و اجتهاد کرده است (۱۴۲۴: ۳/۳۱۰). پایه سخن جناب بهبهانی در این اصل، این است که امامان (ع) به شیوه محاورات عرفیه سخن می گفتند. وی همین را به عنوان یک اصل راه گشا در فهم درست روایات و سازگاری آن با واقع بیرونی معرفی کرده است و موارد بی شماری از گفته های امامان (ع) را ذکر کرده که ظاهراً اطلاق یا عموم آن مطابق با واقع نیست، بر پایه همین اصل که آنان مطابق محاورات عرفی سخن می گفتند، شمرده است و گرنه سر از بیان خلاف واقع در می آورد؛ و به عبارت دیگر، همان گونه که عرف در بسیاری موارد اموری را به صورت عام و کلی مطرح می کند اما مقصود واقعی، وضع غالب است و نه عموم، و یا از مجاز و تشبیه بهره می برد، سخنان معصومان (ع) نیز به همین روش صادر شده است. وی مثال می آورد که وقتی در روایت آمده «خون حیض سیاه است» یا «خون استحاضه سرد است»، مقصود موارد غالب است؛ و اگر غالباً چنین نباشد، از باب مجاز یا تشبیه است، مانند این جمله که «طواف خانه نماز است» و «فَقَاعُ خمر است» و «تارک نماز کافر است» (۱۴۱۵: ۴۶۳-۴۶۴). ایشان بر همین اساس، روش فهم راویان در محاورات و گفت و گوها را روش فهم اهل عرف می شمارد؛ نه این که بر پایه قواعد اجتهادی و اصولی باشد که علمای دوره های بعد بنیان نهاده اند (۱۴۱۹ ب: ۹۰).

محقق بهبهانی با همین رویکرد و بر پایه اصل یادشده در نقد گسترده خود بر گفته برخی اخباریان، مانند محدث بحرانی که قائل به حرمت و نادرستی ازدواج همزمان با دو زن فاطمی شده، از جمله تصریح و تأکید کرده که روایت مورد استناد اینان، نه تنها بر نادرستی دلالت نمی‌کند، بلکه بر صحت ازدواج دلالت دارد! زیرا مفاد این روایت، این است که چنین ازدواجی مایه رنج و مشقت حضرت فاطمه (س) می‌شود. نکته مورد توجه جناب بهبهانی این است که اگر چنین ازدواجی از اصل باطل باشد و صورت واقع به خود نگیرد، چگونه می‌تواند مایه ناراحتی و رنج حضرت (س) باشد؟ این، خود نشان از صحت ازدواج دارد؛ و گر نه موضوع ناراحتی، منتفی بود. ایشان خطاب به اخباریان که تأکید دارند مکالمات امامان (ع) به شیوه عرف عام بوده و نه قواعد اصولی که آن را بدعت دیگران می‌شمارند، اظهار شگفتی می‌کند که پس چرا خود به لازمۀ این اصل که حرف حقی نیز هست، پای بند نیستند؛ و چرا فهم خود از این حدیث را بر روش عرف عام عرضه نمی‌کنند؟! وی در توضیح می‌گوید: «وقتی مردم بشنوند کسی به دیگری می‌گوید «با فلان زن ازدواج نکن، زیرا مایه ناراحتی و رنج والدین و نیاکان تو می‌شود و تو را عاق می‌کنند»، آیا جز این است که حتی کودکان و ناآگاهان نیز از این جمله می‌فهمند که اصل ازدواج، صحیح است و وقتی ازدواج شرعی صورت گرفت، آن پیامد را خواهد داشت؟ (همان: ۲۲۳-۲۲۲). این است که تأکید بر تقدم عرف عام بر معنای لغوی و عرف خاص را نیز می‌توان از دستاوردهای نگاه واقع بین جناب بهبهانی شمرد.

جمع بندی و نتیجه گیری

اهتمام به شناخت هرچه واقعی تر از «واقعیات بیرونی» که پیوند مستقیم با موضوعات احکام دارد، از یک سو، و شناخت واقعیات بیرونی و ارتباطی که این امر در فهم درست متون ادله دارد، از سوی دیگر، یک ویژگی مهم و راهگشا در روش اجتهادی و فقه محقق بهبهانی است. این ویژگی که می‌توان آن را یک رویکرد در فقه این فقیه به شمار آورد، به صورت کلی از سه خاستگاه توجه به «طبیعت»، «جامعه» و «تاریخ» برخاسته است می‌توان و در سه محور عام و کلی «طبیعی»، «اجتماعی» و «تاریخی»، همراه با زیرمجموعه‌هایی چند، دسته‌بندی کرد. این ویژگی، اصلی راهگشا به دست می‌دهد که فقه و اجتهاد ما در دوره معاصر با حفظ موازین و چهارچوب‌های خود، سخت به آن نیازمند است. اجتهادی که از یک سو، ریشه در خاستگاه اصیل و منابع ماندگار و روش عقلایی خود دارد؛ و از سوی



دیگر، قابل جدایی از تاریخ خود نیست و بدون نگاه به واقعیات تاریخی و اجتماعی گذشته آن نمی‌توان به درستی به حقایق آن دست یافت، و علاوه بر این‌ها، باید پاسخ‌گوی جهان تازه با آن همه تحولات گسترده و با آن همه فرهنگ‌ها و سنت‌ها و خواسته‌های رنگارنگ باشد. فقاهت اسلامی و شیعی تنها در صورتی می‌تواند مشکلات علمی و عملی موجود را پشت سر گذارد و کارآمدی خود را در پاسخ‌گویی به این همه نیاز نشان دهد که به سان نگاه واقع‌بین و موضوع‌شناس محقق بهبهانی و برتر و جامع‌تر از آن، ابعاد موضوع و واقعیت بیرونی گذشته و حال و آینده را نیز به درستی بشناسد و پاسخ‌گویی فقه به نیازها و چاره‌جویی اجتهاد در مشکلات بر پایه مبانی و منابع موجود را شانه به شانه همین واقعیات بجوید.

یادداشت:

۱. ابوسعید بصری، عبدالملک بن قریب بن عبدالملک، یکی از لغت‌شناسان نامدار است که مرجعی سرشناس و در شناخت واژگان عربی بسیار مورد استناد است. وی سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ ق در گذشته است.

منابع و مأخذ:

۱. وحید بهبهانی، محمدباقر بن محمداکمل (۱۴۲۶)، حاشیة الوافی، مؤسسة العلامة المجدد الوحید البهبهانی، قم
۲. _____ (۱۴۲۴)، مصابیح الظلام، ۱ ج، مؤسسة العلامة المجدد الوحید البهبهانی، قم.
۳. _____ (۱۴۱۹ الف)، الحاشیة علی مدارک الأحکام، ۳ ج، مؤسسه آل‌البیت (ع)، قم.
۴. _____ (۱۴۱۹ ب)، الرسائل الفقهیة، مؤسسة العلامة المجدد الوحید البهبهانی، قم.
۵. _____ (۱۴۱۵)، الفوائد الحائریه، مجمع الفکر الإسلامی، ۱۴۱۵ ق، قم.
۶. _____ (۱۴۱۷)، حاشیة مجمع الفائدة و البرهان، مؤسسة العلامة المجدد الوحید البهبهانی، قم.
۷. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳)، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ۹ ج، دفتر انتشارات اسلامی قم، دوم.

٨. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (١٤١٣)، من لا یحضره الفقیه، ٤ ج، دفتر انتشارات اسلامی، دوم، قم.
٩. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (١٤٠٧)، تهذیب الأحکام، ١٠ ج، دار الکتب الإسلامية، تهران، چهارم.
١٠. شهید اول، عاملی، محمد بن مکی (١٤١٩)، ذکرى الشیعة فى أحكام الشریعة، ٤ ج، مؤسسة آل البيت (ع)، قم.
١١. عاملی، محمد بن علی موسوی (١٤١١)، مدارک الأحکام فى شرح عبادات شرائع الإسلام، ٨ ج، مؤسسة آل البيت (ع)، بیروت.
١٢. فاضل مقداد سیوری، بن عبدالله (١٤٢٥)، کنز العرفان فى فقه القرآن، ٢ ج، انتشارات مرتضوی، قم.
١٣. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی (١٤٢٢)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، ٤ ج، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.